

بازشناسی مضمون حماسی - اساطیری «رویارویی پدر و پسر» در روایتی از تذکره الاولیا

دکتر ناصر علیزاده

عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت معلم آذربایجان

سجاد آیدنلو*

چکیده

اشتراک و استمرار برخی از الگوها و مضامین اساطیری در ناخودآگاه فردی، تباری و جمعی انسان، دستاویز اصلی نقد اسطوره‌ای برای بازیابی و تحلیل تجلیات مختلف اسطوره و آیین در انواع ادبی است. از منظر این نقد و اصول و مبانی آن، در تذکره‌الاولیای عطار به عنوان یکی از متون پایه‌ای ادب عرفانی، چند نکته در خور ذکر به نظر می‌رسد؛ از جمله این که بر طبق ساختارشناسی داستان ابراهیم ادهم و پسرش و مقایسه اجزای داستانی آن با چند روایت مشهور «نبرد پدر و پسر» احتمالاً طرح کلی این داستان بر الگوی داستان رستم و سهراب پرداخته شده و در قالب بن‌مایه حماسی - اساطیری «رویارویی و ستیز پدر و پسر» - البته با تفاوت‌های ناشی از صبغه عرفانی آن - قابل بررسی است.

ابراهیم ادهم از صوفیانی است که گزارش احوال او با مضامین داستانی و افسانه‌ای درآمیخته است و با توجه به نفوذ و تأثیر شاهنامه در تبدیل سرگذشت و سیمای بعضی شخصیت‌های تاریخی به روایات و چهره‌های مردم پسند و غیرتاریخی، این حدس چندان

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۵/۷/۲

تاریخ دریافت: ۱۳۸۵/۳/۲

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت معلم آذربایجان

نامتحمّل نیست که در پرداخت داستان «ابراهیم ادهم و پسرش» الگوی کلی روایت رستم و سهراب مورد نظر بوده باشد.

کلیدواژه: تذکره‌الاولیا، نقداساطیری، نبرد پدر و پسر، داستان رستم و سهراب، ابراهیم ادهم.

مقدمه

بازشناسی روابط پیدا و پنهان مسائل و جنبه‌های گوناگون فرهنگ و ادب بشری در معنای عام و ادبیات یک کشور یا ملت به طور ویژه، امر بدیهی و در عین حال دلپذیر است. بدیهی از آن روی که آثار فرهنگی، ادب یو هنری برخاسته از انگاره‌ها و الگوهای ضمیر ناخودآگاه انسان شمرده می‌شود و آشکار است که میان تخیل و ناخودآگاه جمعی انسانها، همواره مشترکاتی وجود دارد که بعضاً تنها شیوه بیان و نوع نمود آنها متفاوت است. دلپذیر و مطلوب هم به این سبب که برخی از این مشابهات و ارتباطها چنان که باید آشکار و روشن نیست و با دقتهای روشمند منتقدان و محققان است که گاهی رخ می‌نماید و لذت - و حتی شگفتی - ناشی از کشف نکته‌های تازه را موجب می‌شود.

براساس این اصل (یعنی روابط انواع ادبی با یکدیگر)، نقد اساطیری (Myth criticism) که: «اثر هنری را تجلی نیروهای پویا و ذاتی برخاسته از اعماق روان جمعی بشریت می‌انگارد.» (ال گورین و دیگران ۱۳۷۳، ص ۱۸۱) در ادبیات به دنبال مضامین و ژرف ساختهای قدسی و اساطیری است که از کاربرد ساده و آگاهانه یک تلمیح مشهور تا الگوها و آیینهای پوشیده و ظریف حماسی - اساطیری را با تجلیاتی معمولاً ناخودآگاه شامل می‌شود.

این تنوع ظهور، در حوزه‌ها و موضوعات مختلف ادبی نیز مصداق دارد و در بحث از ادبیات فارسی، از حماسه تا عرفان، ادب تعلیمی تا غنایی، نمایش نامه و رمان، ادبیات گذشته (کلاسیک) و معاصر و... جملگی نمودگاه روایات، مضامین، اشارات و عناصری است که نقد اساطیری در باب آنها مجال جولان می‌یابد و البته ناگفته پیداست که شهرت و اهمیت شاهنامه در گسترش حدود و کیفیت این اسطوره‌گرایی، تأثیر بسزایی داشته است.

داوری نهایی و کامل درباره کم و کیف حضور اسطوره، حماسه و آیین در آثار فرهنگ و

ادب ایران نیازمند مطالعه دقیق همه متون (چه منظوم و چه منثور) و طبقه‌بندی نتایج به دست آمده به تفکیک انواع ادبی است بدین معنی که مثلاً در ادب عرفانی کدام داستانها، شخصیتها، بن‌مایه‌ها و کهن‌الگوها حماسی - اساطیری و به چه صورتها و منظورهایی به کار رفته‌اند؟ با توجه به همین شیوه، در این یادداشت مشابهاست داستانی از تذکره‌الاولیای عطار با یکی از مضامین مشهور حماسی - اساطیری بررسی می‌شود، اما پیش از آن، یادآوری دو نکته لازم است.

نخست این که در تحلیل نمونه مورد نظر در این مقاله (یعنی داستان ابراهیم ادهم و پسرش) از نقد ساختارگرایانه (Structuralist criticism) بهره گرفته شده و در واقع این حدس که شاید روایت یاد شده، گونه‌ای دیگر از یک الگو و بن‌مایه حماسی - اساطیری است، به یاری مقایسه اجزای آن با سایر داستانهای همانند، طرح شده است. به سخنی دیگر ساختارشناسی داستان ابراهیم ادهم و پسرش در تذکره‌الاولیا مقدمه تحلیل آن از منظر نقد اساطیری بوده است.

ثانیاً یکی از مهم‌ترین شروط نقد اساطیری که شاید بیش از سایر انواع نقد در اینجا مطرح می‌شود، موضوع «احتیاط» است. منتقدی که به نقد امطوره‌ای آثار ادبی می‌پردازد باید به قابلیت این متون برای پذیرش تفسیرهای اساطیری توجه داشته باشد و بی‌پروا الگوها و مضامین حماسی - اساطیری و آیینی را بر هر متنی تحمیل نکند. عدم احتیاط در فرضیه‌پردازی و عدول از دایره فرض و گمان در این گونه از نقد موجب شده است که گراهام هوف درباره نقد امطوره‌ای به تعریض بگوید: «در این تقدما همه باغها عدن است، هر مرد جوانی که بمیرد ادونیس و اوزیریس است، هر دختر جوانی که ربوده شده و آزاد گردد، پرسیفون است.» (شمیسا ۱۳۷۸، ص ۲۴۸)

در نمونه‌های عملی این نوع نقد در حوزه ادب فارسی هم گاه افراطهایی در گزارشهای اساطیری دیده می‌شود^۲ که به هر حال رعایت نکردن اصل اساسی نقد اسطوره‌ای است. از این روی تاکید و تصریح بر این نکته ضروری می‌نماید که مطالب گفتار حاضر را نیز صرفاً باید در محدوده حدس و فرض احتیاط‌آمیز و احتمالی تلقی کرد.

در فصل مربوط به «ابراهیم ادهم» در تذکره‌الاولیا آمده است: «نقل است که چون از بلخ برفت

او را پسری مانده بود شیرخواره، چون بزرگ شد، پدر خویش را از مادر طلب کرد. مادر گفت: پدر تو گم شده است و به مکه نشانتش می‌دهند. گفت: من به مکه روم و خانه را زیارت کنم و پدر را به دست آوردم و در خدمتش بکوشم. فرمود که منادی کنند هر که را آرزوی حج است بیایند، زاد و راحله بدهم. گویند چهار هزار آدمی جمعی شدند، همه را به زاد و راحله خود به حج برد، امید آن را که باشد که دیدار پدر ببیند. چون به مسجد درآمد مرقع‌پوشان را دید پرسید از ایشان که ابراهیم ادهم را شناسید؟ گفتند شیخ ماست به طلب هیزم رفته است به صحرای مکه و او هر روز پشته‌ای هیزم آورد و بفروشد و نان خرد و بر ما آرد. پس به صحرای مکه بیرون آمد، بیبری را دید که پشته هیزم گران برگردن نهاده، می‌آمد گریه بر پسر افتاد. خود را نگاه می‌داشت و در پی او می‌آمد تا به بازار درآمد و آواز می‌داد و می‌گفت: مَنْ يَسْتَرِي الطَّيْبَ بِالطَّيْبِ؟ مردی بخريد و نانش داد. نان را سوی اصحاب برد و پیش ایشان بنهاد و به نماز مشغول گشت. ایشان نان می‌خوردند و او نماز می‌کرد و او یاران خود را پیوسته وصیت کردی که خود را از مردان نگاه دارید و از زنان نامحرم. خاصه امروز که در حج زنان باشند و کودکان باشند چشم نگاه دارید، همه قبول کردند. چون حاجیان در مکه آمدند و خانه را طواف کردند - و ابراهیم با یاران همه در طواف بودند - پسری صاحب جمال پیش او آمد، ابراهیم تیز تیز در وی بنگریست، یاران دیدند، چون آن مشاهده کردند، از او تعجب کردند. چون از طواف فارغ شد گفتند: رحمک‌الله! ما را فرموده بودی که به هیچ زن و امرد نگاه نکنید و تو خود به غلامی صاحب جمال نگاه کنی؟ گفت شما دیدید؟ [گفتند: دیدیم، گفت] دست بر خاطر نهد که در گمان ما آن فرزند بلخی ماست که چون از بلخ بیرون آمدم، پسری شیرخواره گذاشتم چنین دانم که این غلام آن پسر است. و پسر خود را هیچ آشکارا نمی‌کرد تا پدر نگریزد. هر روز آمدی و در روی پدر نگاه می‌کردی. ابراهیم بر آن گمان خود با یکی از یاران بیرون آمد و قافله بلخ طلب کرد و به میان قافله درآمد، خیمه‌ای دید از دیبا زده و کرسی‌ای در میان آن خیمه نهاده و آن پسر بر آن کرسی نشسته، قرآن می‌خواند. گویند بدین آیت رسیده بود: قوله تعالی «انما اموالکم و اولادکم فتنه» ابراهیم بگریست و گفت: راست گفت خداوند من جلّ جلاله و بازگشت و برفت و آن یار خود را گفت: درآی و از آن پسر بپرس که تو فرزند کیستی؟ آن کس در آمد و گفت: تو از کجایی؟ گفت من از بلخ، گفت تو

پسر کیستی؟ سر در پیش افکند و دست بر روی بنهاد و گریه بر او افتاد و بگریست. گفت: پسر ابراهیم ادهم و مصحف از دست بنهاد و گفت: من پدر را ندیده‌ام مگر دیروز و نمی‌دانم تا او هست یا نیست و می‌ترسم که اگر بگویم، بگریزد که او از ما گریخته است. مادرش با او به هم بود. [درویش] گفت: بیایید تا شما را به نزدیک او برم. بیامدند. ابراهیم با یاران در پیش رکن یمانی نشسته بودند ابراهیم از دور نگاه کرد. یار خود را دید با آن پسر و مادرش. چون زن، ابراهیم را بدید صبرش نماند بخروشید و گفت: اینک پدر تو. جمله یاران و خلق به یکبار در گریه افتادند و پسر از هوش برفت در گریه، چون به خود بازآمد بر پدر سلام کرد. ابراهیم جواب داد و در کنارش گرفت و گفت: بر کدام دینی؟ گفت بر دین اسلام. گفت: الحمدالله. [دیگر] گفت قرآن می‌دانی؟ گفت: می‌دانم. گفت: الحمدالله [دیگر] گفت: از علم چیزی آموختی؟ گفت: آموختم. گفت: الحمدالله. پس ابراهیم خواست تا برود. پسر دست از وی نداشت و مادر فریاد می‌کرد و او پسر در کنار گرفته بود. روی به آسمان کرد و گفت: الهی اغثنی. پسر اندر کنار او جان بداد. یاران گفتند: یا ابراهیم چه افتاد؟ گفت: چون او را در کنار گرفتم، مهر او در دلم بجنید. ندا آمد که: یا ابراهیم، تدعو محبتنا و تحببنا معنا غیرنا؟ یعنی دعوی دوستی ما می‌کنی؟ و با ما به هم، دیگری را دوست می‌داری؟ و به دیگری مشغول می‌شوی؟ و دوستی به انبازی کنی؟ و یاران را وصیت کنی که در هیچ زن و کودک نگاه نکنید و تو بدین کودک و زن در آویزی؟ چون این ندا شنیدم دعا کردم و گفتم: یا رب العزه، مرا فریاد رس، اگر محبت او مرا از محبت تو مشغول خواهد کرد، یا جان او بردار یا جان من، دعای من در حق او اجابت یافت. اگر کسی را از این حال عجب آید گوئیم: از ابراهیم عجب نیست قربان کردن، پسر را» (عطار ۱۳۸۳، ص ۹۱-۹۳).

با دقت و تامل در این داستان می‌توان شباهتهایی بین آن و خطوط کلی روایات مضمون حماسی - اساطیری «رویارویی و نبرد پدر و پسر» تشخیص داد.^۱ این ساختها و اجزای مشترک^۲ عبارت است از:

۱. ترک کردن پدر، همسر و فرزند خود را

ابراهیم ادهم همسر و پسر شیرخوار خود را در بلخ ترک می‌کند، رستم نیز پس از ازدواج با



تهمینه او را در سمتگان می‌گذارد و خود به ایران بازمی‌گردد و سهراب در سرزمین مادری زاده می‌شود و می‌بالد. در روایت ایرلندی کوکولین و کنلای، کوکولین از همسر جدا می‌شود و به ایرلند می‌رود (خالقی مطلق ۱۳۷۲، ص ۵۸) و در داستان روسی ایلیا مورمیث و سکلنیک هم ایلیا ظاهراً یک روز با مادر فرزندش به سر می‌برد. (همان‌جا، ص ۶۰)

در طرح کلی این روایات، رفتن مرد از پیش زن و فرزند خویش به منظوره‌های مختلفی مانند: حضور در جنگ، ماجراجویی، بازرگانی و... مکرراً دیده می‌شود (رک: پاتر ۱۳۸۴، ص ۱۱). در این جا نیز قصد ابراهیم ادهم از جدایی از خانواده، دوری از تعلقات و یافتن فراغ برای پرداختن به امور معنوی است.

۲. پرسیدن فرزند درباره پدر خود از مادرش

پسر ابراهیم ادهم «چون بزرگ شد، پدر خویش را از مادر طلب کرد» سهراب نیز:

بر مادر آمد پرسید از وی بدو گفت: گستاخ با من بگوی

... ز تخم کیم وز کدامین گهر؟ چه گویم چو پرسند نام پدر؟

(فردوسی ۱۳۶۹/۱۲۵/۱۰۲ و ۱۰۴)

تاماینیو پس از این که هم‌بازیهایش او را حرام زاده می‌خوانند، هویت و محل زندگی پدرش، کوکاکو، را از مادر جویا می‌شود و در روایت روسی دیگر - غیر از ایلیا مورمیث - جروسلاوویچ از مادر می‌خواهد که پدرش (جروسلان لازاریویچ) را معرفی کند (رک: پاتر ۱۳۸۴، صص ۲۸، ۲۷ و ۵۵).

۳. آگاهی دادن مادر به پسرش درباره پدر او

در داستان عطار «مادر گفت پدر تو گم شده است و به مکه نشانش می‌دهند» تهمینه نیز پدر سهراب را به او معرفی می‌کند و یادگاراها و هدایایی از رستم به او نشان می‌دهد (فردوسی ۱۳۶۹/۱۲۵ و ۱۲۶/۱۰۶-۱۱۲).

۴. دوری و تقریباً بی‌خبری پدر از همسر و فرزندش در مدتی طولانی

در این نوع داستانها معمولاً پدر در زمانی دراز (از تولد فرزند تا بلوغ او) از کودک و همسر خویش دور و تقریباً بی‌اطلاع است. ابراهیم ادهم، پسرش را از شیرخوارگی ندیده است. رستم

دوازده یا چهارده سال دور از تهمنه و سهراب زندگی می‌کند و ایلیا نیز دوازده سال بعد با فرزندش روبرو می‌شود (خالقی مطلق ۱۳۷۲، ص ۶۰)

۵. تصمیم پسر برای یافتن پدر و اقدام به این کار

فرزند ابراهیم ادهم به منظور دیدار پدر و در آمدن به خدمت او، کاروانی برای سفر حج آماده می‌کند. سهراب با سپاهی به ایران می‌تازد تا رستم را بیابد و تاج و تخت کاروس و مهتری توس را به او بسپارد (فردوسی ۱۳۶۹ / ۱۲۶ / ۱۱۹ - ۱۲۱). کنلای هم با کشتی به جستجوی کوکولین می‌رود (خالقی مطلق ۱۳۷۲، ص ۵۸). اساساً از هشتاد و چند داستان مرتبط با این مضمون، در حدود سی داستان، غالباً پسر به دنبال پدر می‌رود (مختاری ۱۳۶۸، ص ۲۱۶). این نکته حتی در افسانه‌های مردمی هم تکرار می‌شود چنان که برای نمونه در افسانه آذربایجانی «تیمور پهلوان» بی‌کس، پسر تیمور، در دوازده سالگی به جستجوی پدر می‌رود و بسان بیشتر روایت مشابه، پس از یافتن پدرش با او درگیر می‌شود (رک: آذر افشار ۱۳۸۴، صص ۱۷۸ - ۱۸۰).

۶. کسب اطلاع فرزند از همشهریان و هم میهتان پدرش درباره او

پسر ابراهیم از مرقع‌پوشانی در مسجد نشانهای پدرش را می‌پرسد و سهراب هم از همجیر، پهلوان ایرانی، می‌خواهد که رستم را به او معرفی کند:

اگر پهلوان را نمایی به من سراقراز باشی به هر انجمن

(فردوسی ۱۳۶۹ / ۱۶۴ / ۵۷۱)

۷. نام پوشی و پرهیز از معرفی کردن خود

پسر ابراهیم برای این که «پدر نگریزد» خود را در برخورد نخست با پدرش، نمی‌شناساند. در داستان رستم و سهراب نیز به رغم پافشاری فرزند، این پدر است که از معرفی خویش سرباز می‌زند و در روایت ایرلندی هم «هنگام روبرو شدن دو پهلوان، جوان به کوکولین می‌گوید که نام خود را تنها هنگامی به زبان خواهد آورد که پرسنده دو تن باشد» (خالقی مطلق ۱۳۷۲، ص ۵۹).

البته در داستانهای حماسی اصرار دو هم‌اورد برای نگفتن نام خود بیشتر مبتنی بر این باور اساطیری - آیینی است که با دانستن نام واقعی کسی، می‌توان بر وجود و هستی او چیره شد (برای نمونه ← خالقی مطلق ۱۳۸۰، ص ۲، ستاری ۱۳۷۲، ص ۳۹).



۸. نقش و حضور مادر / همسر

در این داستانها معمولاً از زنی که همسر پهلوان / قهرمان و مادر فرزند اوست، سخن می‌رود؛ اما شدت و ضعف نقش و حضور او در همه آنها یکسان نیست. در سرگذشت ابراهیم ادهم، همسر او در آغاز، میان و پایان داستان دیده می‌شود ولی در رستم و سهراب و کوكولین و کنلای، تهمینه و آیفه فقط در ابتدای روایت ایفای نقش می‌کنند و دیگر از آنها یاد نمی‌شود.^۹ به نظر پاتر یکی از خطوط اصلی داستانهای نبرد پدر و پسر «نقش برجسته‌ای است که زن بازی می‌کند یا به وسیله عشق بازی یا راههای دیگر» (همان، ص ۱۲۰).

۹. احساس علاقه پدر و پسر به یکدیگر

مینوی نوشته‌اند: «در بعضی از قصص [رویارویی پدر و پسر] محبت غریزی پدر و پسر باعث می‌شود که به یکدیگر تمایل و دوستداری حاصل کنند. مثلاً در قصه بدرالدین حسن و عجیب [از داستانهای الف لیلہ و لیلہ] پدر و پسر هر دو این میل را حس می‌کنند» (رستگار فسایی ۱۳۷۳، ص ۶۶ و نیز رک: پاتر ۱۳۸۴، ص ۵۹).

در تذکره‌الاولیا، ابراهیم پسری صاحب جمال می‌بیند و گمان می‌کند که او همان پسر شیرخوارش است که در بلخ رها کرده. رستم پس از نخستین دیدار سهراب، او را به نیایش همانند می‌کند:

به توران و ایران نماند به کس
نو گویی که سام سوار است و بس
(فردوسی ۱۳۶۹/۱۵۷/۴۸۶)

سهراب هم که مهرش بر حریف پیر خویش جنبیده است، بسان ابراهیم ادهم می‌گوید:

گمانی بم من که او رستم است
که چون او نبرده به گیتی کم است
نباید که من با پدر جنگ جوی
شوم، خیره روی اندر آم به روی
(همان / ۷۸۶۷۷۸۵/۱۸۰)

۱۰. رفتن پدر به دیدن پسر

ابراهیم ادهم به همراه یکی از مریدان به دیدن فرزند می‌رود و پسرش را در حال خواندن قرآن می‌بیند. رستم نیز شبانگاه پنهانی به دژ سپید وارد می‌شود و پور پهلوانش را در بزم می‌یابد.

تو گفתי همه تخت سهراب بود
بسان یکی سرو شاداب بود

... پرستار پنجاه با دستبند به پیش دل افروز تخت بلند
(فردوسی ۱۳۶۹/۱۵۴ و ۴۵۱/۱۵۵ و ۴۵۴)

۱۱. شناخت پدر و فرزند همدیگر را

ابراهیم ادهم پیش از وقوع فاجعه (کشته شدن / مردن فرزند) پسرش را می‌شناسد. در داستان روسی هم ایلیا از چلیپا یا انگشتی زرین پسرش پی می‌برد که هم‌اورد، فرزند خود اوست (خالقی مطلق ۱۳۷۲، ص ۶۰). اما باز در دنباله داستان به دلیلی او را می‌کشد. در رستم و سهراب و کوکولین و کنلای نیز پس از زخمی شدن فرزند به دست پدر، دو طرف یکدیگر را می‌شناسند اما کار از کار گذشته است.

در بعضی از داستانهای مبتنی بر این بن‌مایه، آگاهی پدر و پسر از هویت یکدیگر باعث می‌شود که روایت پایانی خوش و غیرتراژیک داشته باشد.^۶

۱۲. مردن / کشته شدن فرزند در راه هدفی والایتر

ابراهیم ادهم برای رهایی از مهلکات و موانع سلوک معنوی، دعا می‌کند که یا خود و یا پسرش بمیرد، و این دعا در حق فرزند اجابت می‌شود و به نظر عطار وی پسر خویش را قربانی حق می‌کند. درباره روایت شاهنامه هم عده‌ای از محققان این فرضیه را مطرح کرده‌اند که رستم با آگاهی کامل از این که هم نبردش، پسر اوست فرزند را در راه آرمان بزرگ خویش فدا می‌کند (رک: دوستخواه ۱۳۵۳، ص ۱۵۹-۱۶۷؛ طاهری مبارکه ۱۳۷۴، ص ۶۹-۷۵؛ قریب ۱۳۶۹، ص ۹-۳۸) هیله براند با وجود شناختن پسرش، چون هادو او را دشنام می‌دهد به منظور دفاع از شرف و حیثیت ناچار به نبرد می‌ایستد و به سبب نیرنگ پسر در جنگ، دانسته او را می‌کشد (خالقی مطلق ۱۳۷۲، صص ۵۴ و ۵۷) کوکولین هم بر این اعتقاد است که اگر حریف جوان او، پسرش هم باشد برای پشتیبانی از سرزمینش او را خواهد کشت و از آن جای که در نبرد، کنلای موی وی را می‌برد، کوکولین سخت خشمگین می‌شود و سرانجام فرزند را می‌کشد (همان، ص ۵۸ و ۵۹) در غالب داستانهای مشابه صرف نظر از آگاهی یا عدم آگاهی طرفین از هویت یکدیگر، پسر می‌میرد/ کشته می‌شود و پدر زنه می‌ماند (مختاری ۱۳۶۸، ص ۲۱۶)

با ملاحظه این ساختارهای داستانی مشترک و مشابه، نگارندگان حدس می‌زنند که شاید سرگذشت ابراهیم ادهم و پسرش در تذکره‌الاولیا بر پایه طرح کلی روایات نبرد پدر و پسر پرداخته شده باشد. بن‌مایه بسیار مشهور و مکرری که در روایات حماسی - اساطیری ملل مختلف جهان دیده می‌شود.^۷ و در فرهنگ و ادب ایران نیز پس از معروفترین نمونه آن، داستان رستم و سهراب شاهنامه، و غالباً زیر تاثیر این روایت، بازتابهای پیدا و پنهان آن در ادب رسمی و عامیانه نمود یافته و گستره و دامنه تنوع آن به جایی رسیده است که در برخی منظومه‌های پهلوانی پیرو شاهنامه و گزارشهای نقالی، علاوه بر پدر و پسر (و فرزندزادگان) خویشاوندان نزدیک (مانند: دو برادر، خواهر و برادر، عمو و برادر زاده و...) نیز ناآگاهانه با یکدیگر رویاروی می‌شوند.

ابراهیم ادهم از صوفیانی است که روایات و افسانه‌های بسیاری درباره او نقل شده و سیمای داستانی‌اش نمایان‌تر از شخصیت واقعی و تاریخی اوست.^۸ در تایید این مدعا می‌توان به شواهدی از شرح احوال او در خود تذکره‌الاولیا اشاره و استناد کرد. برای نمونه در یکی از کرامات او ازدها حضور دارد (عطار ۱۳۸۳، ص ۸۹) و چنان که می‌دانیم ازدها و روایات مرتبط با آن، یکی از مهمترین و پرتکرارترین موتیفهای اساطیر و حماسه‌های ایرانی و غیرایرانی است.^۹

یا در شرح بدایت حال و چگونگی توبه او آمده است: «... برنشست و روی به صحرا نهاد چون سرآسیمه‌ای در صحرا می‌گشت چنان‌که نمی‌دانست که چه می‌کند. در آن حال از لشکر جدا شد و دور افتاد. آوازی شنید که بیدار باش، او ناشنیده کرد. دوم بار همین آواز شنید. سیوم بار خویشتن را از آنجا دور می‌کرد و ناشنوده می‌کرد. بار چهارم آوازی شنید که بیدار گرد، پیش از آن که بیدارت کنند. چون این خطاب شنید، به یکبار از دست برفت، ناآگاه آهویی پدید آمد. خویشتن را بدو مشغول گردانید. آهو به سخن آمد و گفت: مرا به صید تو فرستاده‌اند نه تو را به صید من. تو مرا صید نتوانی کرد. تو را از برای این آفریده‌اند که بیچاره‌ای را به تیر زنی و صید کنی؟ هیچ کار دیگری نداری؟ ابراهیم گفت: آیا این چه حالت است؟ روی از آهو بگردانید.» (عطار ۱۳۸۳، ص ۸۸)

این که ابراهیم ادهم در نخچیر آهو و به یاری و راهنمایی این جانور از مقصودی معین آگاه می‌شود^{۱۱}، صورت دیگری از بن‌مایه داستانی مکرری است که طبق آن آهو یا گور، پهلوان یا پادشاه را به سوی هدف یا مکانی مشخص رهنمون می‌شود.^{۱۱} در این نوع روایات یا دیو و پری به پیکر نخچیر درمی‌آیند و قهرمان را به دنبال خویش می‌کشاند و یا این که نخچیران، فرستاده آنها هستند. گاهی نیز بدون دخالت عاملی ثانوی (اعم از اهورایی و اهریمنی) خویش کاری آهو یا گور، هدایت پهلوان/ پادشاه به مقصدی خاص است.

معروفترین شواهد این بن‌مایه - که در عین حال پشتوانه حماسی - اساطیری نیز دارد - یکی، پیکر گردانی اکوان دیو به گور و کشاندن رستم در پی خود است (فردوسی ۱۳۷۱/ ۲۹۱/ ۳۹) و دیگری، راهنمایی گور، بهرام چوبین را به کاخ زنی جادوگر (فردوسی ۱۳۷۴: ج ۸، ۳۹۹-۴۰۲. ۱۴۴۷-۱۴۱)^{۱۲}

در داستان تذکره‌الاولیا آهو، پیک اهورایی و یزدانی است که ابراهیم ادهم را متنبه می‌کند. بر این اساس و با توجه به تأثیر مستقیم و غیرمستقیم مضامین و الگوهای شاهنامه‌ای در ایجاد چنین داستانها و تبدیل بعضی شخصیت‌های تاریخی به شخصیت‌های اساطیری و افسانه‌ای،^{۱۳} دور نیست که سازندگان و راویان داستان مورد بحث نیز به درونمایه و عناصر روایت رستم و سهراب شاهنامه نظر داشته‌اند.

این حدس هنگامی بیشتر قوت می‌گیرد که توجه داشته باشیم پس از شاهنامه، مضمون داستان رستم و سهراب به کرات مورد تقلید داستان‌پردازان قرار گرفته است و برای نمونه غیر از نبردهای پرشمار پهلوانان سیستان (رستم و فرزندش) با یکدیگر، در منظومه‌های پهلوانی و طومارهای نقالی،^{۱۴} شخصیتی مانند امیر حمزه نیز از این کار بی‌نصیب نمانده و راویان او را به رویارویی با دو پسر و نواده‌اش کشانده‌اند، (رک: حمزه‌نامه ۱۳۶۲، صص ۴۱۷، ۴۵۸، ۴۶۵ و ۴۶۶)

جالبتر اینکه بیرون از قلمرو روایات ایرانی، به نظر برخی محققان داستانهای مشابه در ادبیات روسی و ارمنی نیز از رستم و سهراب شاهنامه اثر پذیرفته‌اند. (رک: سلطانی گرد فرامرزی ۱۳۷۲، ص ۲۲، مینورسکی ۱۳۸۱، ص ۱۵۵-۱۶۴) و این خود میزان شهرت و نفوذ روایت فردوسی و تقلید از طرح و بن‌مایه اصلی آن را نشان می‌دهد.

پیش از عطار، در کشف‌الاسرار گزارش کوتاهی از این داستان بدین صورت آمده است: «...»

و اندر این معنی حکایت ابراهیم ادهم است «قدس‌الله وحه» که با یکی هم صحبت بود در راه مکه بشرط آنکه جز خدای را به کسی ننگرند و جز حق بر دل خود راه ندهند. گفتا در طواف کودکی را دیدند که خلق از جمال وی به فتنه افتاده بودند و ابراهیم در آن کودک نیکو نظر کرد. این درویش گفت: ای ابراهیم عهد شکستی و عقدی که بستی در آن خلاف و نقض آوردی که در این غلامن زیباروی چندین نظر کردی. گفت ای درویش خبر نداری که این کودک پسر من است. درویش گفت پس چرا آواز نگویی و دل بدان شاد نکنی، گفت: شیء ترکه الله لا اعود الیه ثم قال: مر انت و سلم علیه و لاتخیره بشأنی و لاتدله علی مکانی. قال: فمررت و سلمت علیه فقلت له من انت؟ فقال ابن ابراهیم بن ادهم. قيل لی ان اباک یحج کل سنه فحجت لعلی اراه. قال: ثم رجعت الی ابراهیم فسمتعه ینشد... «الله نصیب مما ترک الوالدان والاقربون». (میبدی ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۴۲۷ و ۴۲۸) در این روایت تصریح ابراهیم ادهم به ترک فرزند در راه خدا و مضمون جستجو کردن پسر، پدر را، دیده می‌شود؛ اما بخش آغازین آن با داستان تذکره‌الاولیا متفاوت است و دنباله آن نیز نیامده است.

از منابع متاخر هم در روضات الجنات این داستان را در شرح احوال ابراهیم ادهم می‌یابیم و طبق آن، خیره شدن ابراهیم به جوانی خوب روی در میان قافله حجاج بلخ، سبب پرسش اعتراض‌آمیز یکی از مریدانش می‌شود و ابراهیم پاسخ می‌دهد که پانزده سال پیش هنگامی که همسرش آبتن بود، بلخ را ترک کرده است و گمان می‌کند که آن جوان، فرزند اوست. مرید، پسر را نزد پدرش می‌آورد و پس از این که ابراهیم پرسشهایی مشابه متن تذکره‌الاولیا از فرزند می‌پرسد، به جانب کوه می‌رود و چون پسر خواستار دیدار بیشتر و گفتگو با اوست، می‌گوید: «یا ولدی هذه الدار لیست بدار الموانسه»، پدر و پسر اندوهناک و گریان از هم جدا می‌شوند و پس از آن کسی ابراهیم ادهم را تا هنگام وفات نمی‌بیند. (رک: موسوی خوانساری ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۱۴۳ و ۱۴۴)

این داستان نیز عیناً با روایت عطار همسان نیست و در آن پسر ابراهیم ادهم نمی‌میرد و همسر او نقشی در داستان ندارد.

تا جایی که نگارندگان جستجو کرده‌اند، مأخذ دقیق عطار درباره این داستان فعلاً معلوم نیست و بر همین اساس جای پرسشهایی از این گونه هنوز باقی است که آیا عطار - به شرط

این که داستان مذکور را از منبعی گرفته باشد - در تفصیل و جزئیات روایت، تابع مأخذ خویش بوده یا تصرفاتی در آن کرده است؟ و اگر این گونه است، احیاناً آشنایی دقیق و کامل وی با شاهنامه^{۱۵} موجب شده است که او الگوی داستان رستم و سهراب در ساخت و پرداخت و کاست و فزود روایت منبع خود در نظر داشته باشد یا خیر؟

هر چند داستان تذکره‌الاولیا از منظر نقد اساطیری و ساختاری، مشابهاتی با روایات رویارویی پدر و پسر دارد، این مشترکات، کلی است و در جزئیات تفاوت‌هایی نیز دیده می‌شود که مربوط به زمینه عرفانی داستان عطار در مقابل بستر حماسی - اساطیری داستان‌هایی دیگر است. برای نمونه در این جا فرزند برای یافتن پدر چهار هزار کس را زاد و توشه می‌دهد و برای سفر حج آماده می‌کند؛ اما در داستان حماسی، پسر با سپاه یا به تنهایی به سرزمین پدری می‌رود. در تذکره‌الاولیا پسر بیم دارد که اگر خود را معرفی کند، پدرش بگریزد و این پرهیز و گریز به دلیل مجرد طلبی عرفانی است؛ ولی در روایات پهلوانی دو طرف به سبب ترس از پیروزی حریف (با دانستن نام اصلی آنها) یا بالا بردن شأن و شکوه خود - با این سخن دروغ که بنده و کهنترند نه پهلوان مورد نظر هم‌اورد - نام پوشی می‌کنند.^{۱۶} ابراهیم پسرش را به هنگام قرائت آن در خیمه می‌بیند و رستم، سهراب را در بزم شبانه درون دژ، در داستان ابراهیم ادهم، فرزند به دعای پدر می‌میرد و در روایت حماسی، در نبرد به دست پدر کشته می‌شود.

چنانکه ملاحظه می‌شود در داستان تذکره‌الاولیا، عناصر و ویژگی‌های عرفانی و دینی (سفر حج، تجردطلبی، قرائت قرآن، دعا و مردن) جای گزین ملزومات حماسی روایات مشابه دیگر (سپاه و سرزمین پدری، ترس از پیروزی هم‌اورد، بزم شبانه، نبرد و کشته شدن) شده است و این موضوع یعنی هماهنگ سازی بن‌مایه‌ها و الگوهای - احتمالاً - مأخوذ از اسطوره و حماسه، با ساختار و خصوصیات روایات عرفانی و تعلیمی مصادیق دیگری نیز دارد و برای مثال در خود تذکره‌الاولیا، داستان انتباه ابراهیم ادهم به واسطه نخچیر - که بیشتر اشاره شد - و کرامت راه رفتن اولیا بر روی آب^{۱۷} یا ماندن یکی از ابدال در زیر آب (ویژگی دو زیستی)^{۱۸} (رک: عطار ۱۳۸۳، ص ۲۶۹) از همین موارد است.

۱. به شیوه مثلاً ولادیمیر پراپ در «ریخت‌شناسی قصه‌های پریان» و اولریش مارزولف در «طبقه‌بندی قصه‌های ایرانی»
۲. برای دیدن چند نمونه و نقد آنها، رک: آیدنلو، سجاد «نقد اساطیری شاهنامه، خمسه و منطق‌الطیر» کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۹۱، اردیبهشت ۸۴، ص ۱۱ و ۱۱۲.
۳. برای خلاصه‌ای از موضوع مشترک این نوع داستانها، رک: مقدمه شادروان استاد مینوی بر رستم و سهراب بنیاد شاهنامه و باز چاپ آن در: حماسه رستم و سهراب، توضیح و گزارش دکتر منصور رستگار فسایی، نشر جامی ۱۳۷۳، ص ۵۹-۶۲.
۴. از میان بیش از هشتاد روایت مربوط به موضوع رویارویی و نبرد پدر و فرزند که محققى انگلیسی به نام پاتر (Potter) گرد آورده است، در این مقاله غالباً از چهار داستان: رستم و سهراب ایرانی، هیله براند و هادوبراند آلمانی، کوکولین و کنلای ایرلندی و ایلیا مورمیت و سکلیک روسی که همانندی‌های بیشتر و نزدیکتری دارند، شواهدی برای مقایسه با اجزای روایت تذکره‌الاولیا ارائه شده است.
۵. حضور و سوگواری تهمینه در پایان داستان رستم و سهراب در بعضی از چاپها و دست‌نویسهای شاهنامه، افزوده کاتبان و الحاقی است.
۶. از جمله در داستانهای: کوکاکو و تامالینوچو، جروسلان و جروسلانویچ، آن و دریسا، دون و پسرش، حماسه ارمنی ساسونتی داویت و تقریباً همه روایت‌هایی که پس از شاهنامه، از این مضمون در ادب رسمی و عامیانه ایران پرداخته شده است.
۷. برای آگاهی از این روایات کتاب «Sohrab and Rustam, M.A. Potter, london 1902» منبع ارزشمندی است که خوشبختانه اخیراً با نام «نبرد پدر و پسر در ادبیات جهان» به فارسی نیز ترجمه شده است.
۸. در این باره، رک: غضنفری، سهیلا: «ابراهیم ادهم»، دانش‌نامه زبان و ادب فارسی، انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۸۳-۸۵؛ مجتبیایی، فتح‌الله: «ابراهیم ادهم» دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۱۰۳.

۹. برای آگاهی کامل درباره اژدها و انواع تجلیات آن، رک: رستگار فسایی، منصور: اژدها در اساطیر ایران، انتشارات توس، چاپ دوم، ۱۳۷۹؛ سرکاراتی، بهمن: «پهلوان اژدرکش در اساطیر و حماسه ایران»؛ شاهنامه فردوسی و شکوه پهلوانی (مجموعه سخنرانی‌های سومین جشنواره طوس) گردآورنده مهدی مدائینی، انتشارات سروش ۱۳۵۷، صص ۱۳۷-۱۴۷،
Khalegi Motlag, Dj "Azdaha", Encyclopaedia Iranica, Ed by Ehsan Yarshater, New York 1989, vo13, pp.191-203.
۱۰. همای تبریزی گفته است:

وی از توفیق تو رمزی بر زبان آهویی ره نمای جان ابراهیم ادمه آمده (دیوان، صص ۳۱)

۱۱. برای توضیحی کوتاه درباره این مضمون، رک: مزداپور، کنایون: «افسانه پری در هزار و یک شب» شناخت هویت زن ایرانی در گستره پیش تاریخ و تاریخ، به کوشش شهلا لاهیجی - مهرانگیز کار، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، چاپ دوم ۱۳۷۷، صص ۳۰۳ و ۳۰۴؛ هم او: گناه ویس، انتشارات اساطیر ۱۳۸۲، صص ۸۰

۱۲. برای ملاحظه نمونه‌های دیگر، رک: آیدنلو، سجاد: «فرضیه‌ای درباره مادر سیاوش»، نامه فرهنگستان، دوره هفتم، شماره سوم (شماره پیاپی ۲۷) آذر ۱۳۸۴، صص ۳۲.

۱۳. چنانکه مثلاً درباره حضرت علی (ع) در خاوران نامه و حمله حیدری و در باب اسکندر در مجموعه‌های اسکندرنامه و داراب‌نامه می‌بینیم.

۱۴. به طوری که در طومار جامع نقالان معروف به هفت لشکر، تکرار این موضوع به افراطی ملال‌انگیز منجر شده است.

۱۵. درباره این موضوع، رک: اشرف‌زاده، رضا: تجلی رمز و روایت در شعر عطار نیشابوری، انتشارات اساطیر ۱۳۷۳، صص ۳۲ و ۳۳، ۱۳۹-۱۶۰؛ ریاحی، محمد امین: سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه) ۱۳۷۲، صص ۲۵۷-۲۶۳.

۱۶. رستم در پاسخ سهراب که او را رستم نامیده است، می‌گوید:

چنین داد پاسخ که رستم نیام هم از تخمه سام نیرم نیام

که او پهلوان است و من که‌ترم نه با تخت کام و نه با افرم

(فردوسی ۱۳۶۹/۱۷۱/۶۵۶ و ۶۵۷)

۱۷. در روایات حماسی - اساطیری این مضمون به صورت به سلامت گذشتن پهلوان، پادشاه، پیامبر و ... از رود و دریای خروشان و رسیدن به پیروزی و کامیابی دیده می‌شود (مانند: فریدون و کیخسرو در شاهنامه و زرتشت در متن پهلوی و جرگرد دینی) از نظر نمادشناسی اساطیری و آیینی عبور از آب و فرورفتن در آن، نشان نوزایی و آغاز حیات و حالت تازه و پاکیزه است. رک: الیاده، میرچا: رساله در تاریخ ادیان، ترجمه جلال ستاری، انتشارات سروش، چاپ دوم ۱۳۷۶، ص ۱۸۹ و ۱۹۶.
۱۸. توانایی زندگی انسان در آب و خشکی (دوزیستی) احتمالاً یک مضمون اساطیری هندو ایرانی و برخلاف روایت عرفانی، ویژه شخصیت‌های اهریمنی است چنان که در شاهنامه افراسیاب در بن دریاچه چیچست نهان می‌شود (رک: خالقی ۲۲۷۱/۳۱۶/۴) و در مه‌بهاراتا، دوریودانا با استفاده از طلسمی اهریمنی به ژرفای دریا پناه می‌برد. برای این داستان، رک: ایونس، ورونیکا: اساطیر هند، ترجمه باجلان فرخی، انتشارات اساطیر ۱۳۷۳، ص ۲۴۱.

منابع

۱. آذر افشار، احمد: افسانه‌های ایران زمین (آذربایجان)، تهران: انتشارات میلاد ۱۳۸۴.
۲. ال گورین، ویلفرد و دیگران؛ راهنمای رویکردهای نقد ادبی، چاپ دوم، ترجمه زهرا میهن‌خواه، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۳.
۳. پاتر، آنتونی؛ نبرد پدر و پسر در ادبیات جهان؛ ترجمه محمود کمالی، تهران: انتشارات ایدون، ۱۳۸۴.
۴. حمزه‌نامه (قصه امیرالمونین حمزه)، تصحیح جعفر شعار، چاپ دوم، تهران: کتاب فرزاد، ۱۳۶۲.
۵. خالقی مطلق، جلال؛ یکی داستان است پر آب چشم؛ گل رنجهای کهن؛ به کوشش علی دهباشی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۲.

۶. _____: یادداشتهای شاهنامه، کالیفرنیا و نیویورک؛ بنیاد میراث ایران، ۱۳۸۰.
۷. دوستخواه، جلیل، « رستم و سهراب فاجعه برخورد آرمان و عاطفه»، فصلنامه فرهنگ و زندگی، شماره ۱۷، زمستان ۱۳۵۳.
۸. رستگارفسائی، منصور (توضیح و گزارش) حماسه رستم و سهراب، تهران: نشر جامی، ۱۳۷۳.
۹. ستاری، جلال؛ مدخلی بر رمزشناسی عرفانی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۲.
۱۰. سلطانی گردفرامری، علی: « پدرکشی و پسرکشی در اساطیر»، رشد آموزش ادب فارسی، شماره ۳۳، تابستان ۱۳۷۲.
۱۱. شمیسا، سیروس؛ نقد ادبی؛ تهران: انتشارات فردوسف ۱۳۷۸.
۱۲. طاهری مبارکه، غلام محمد، «کارزار آگاهانه رستم»، آشنا، شماره ۲۴، مرداد و شهریور ۱۳۷۴.
۱۳. عطار، فریدالدین؛ تذکره‌الاولیا؛ تصحیح و توضیح محمد استعلامی، چ چهارم، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۳.
۱۴. فردوسی، ابوالقاسم؛ شاهنامه؛ به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، کالیفرنیا و نیویورک، بنیاد میراث ایران و بیلبوتکا پرسیکا، دفتر دوم، ۱۳۶۹.
۱۵. _____: شاهنامه، به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، کالیفرنیا و نیویورک، بنیاد میراث ایران، دفتر سوم، ۱۳۷۱.
۱۶. _____: شاهنامه (براساس چاپ مسکو) به کوشش دکتر سعید حمیدیان، تهران: نشر قطره، ۱۳۷۴.
۱۷. قریب، مهدی؛ غننامه رستم و سهراب: تضاد عشق با حماسه بازخوانی شاهنامه؛ تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۹.
۱۸. مختاری، محمد؛ حماسه در رمز و راز ملی؛ تهران: نشر قطره، ۱۳۶۸.
۱۹. موسوی خوانساری، میرزا محمدباقر؛ روضات الجنات فی احوال العلما و السادات، الجزا‌الاول، قم: انتشارات دهقانی؛ ۱۳۹۰. ه. ق.
۲۰. میبیدی، ابوالفضل رشید الدین؛ کشف الاسرار و عده‌الابرا؛ به اهتمام علی اصغر حکمت، چ

پنجم، ج ۲، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱.

۲۱. مینورسکی، و؛ ارتباط قصه‌های حماسی ایران و ادبیات توده‌ای روس؛ ترجمه ایرج علی آبادی، پیرامون ادبیات (۱)، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۲.

۲۲. همام تبریزی؛ دیوان، تصحیح دکتر رشید عیوضی؛ چ دوم، تهران: نشر صدوق، ۱۳۷۰.

